



کتابخانه ملی و اسناد

به نام خدا

بررسی مباحث قرآنی در دیوان حکیم سنایی غزنوی

نویسنده:

دکتر ماه نظری

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج



انتشارات زوار

سرشناسه	: نظری، ماه، ۱۳۲۹ -
عنوان قراردادی	: دیوان، برگزیده، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: بررسی مباحث قرآنی در دیوان حکیم سنایی غزنوی/ نویسنده ماه نظری.
مشخصات نشر	: تهران: زوار، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۲ص.
شابک	: 978-964-401-493-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: سنائی، مجدودبن آدم، ۴۷۳ - ۵۲۵؟ق. -- معلومات -- قرآن
موضوع	: سنائی، مجدودبن آدم، ۴۷۳ - ۵۲۵؟ق. دیوان -- قرآن
موضوع	: سنائی، مجدودبن آدم، ۴۷۳ - ۵۲۵؟ق. دیوان -- نقد و تفسیر
موضوع	: شعر فارسی -- قرن عتی. -- تاریخ و نقد
موضوع	: قرآن در ادبیات فارسی
شناسه افزوده	: سنائی، مجدودبن آدم، ۴۷۳ - ۵۲۵؟ق. دیوان. برگزیده. شرح
رده بندی کنگره	: PIR۴۹۵۷/ق ۴ ن ۶ ۱۳۹۲
رده بندی دیوبی	: ۱/۲۳۴۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۸۰۷۲۹



انتشارات زوار

- بررسی مباحث قرآنی در دیوان حکیم سنایی غزنوی □
- نویسنده: دکتر ماه نظری □
- (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج) □
- نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲ □
- شمارگان: ۵۵۰ نسخه □
- تنظیم و صفحه آرایی: مریم جهانتاب □
- لیتوگرافی: سنا □
- ناظر چاپ: فرناز کریمی □
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۱-۴۹۳-۲ □
- قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان □

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خ ۱۲ فروردین، نبش خ وحید نظری، شماره ۲۷۸

تلفن: ۶۶۴۴۲۵۰۲ - ۶۶۴۸۳۴۲۳ - ۶۶۴۸۳۴۲۴ نمابر:

فهرست مطالب



عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	۷
شناخت و صفات خداوند.....	۲۳
آفرینش.....	۴۷
تأثیرپذیری واژگانی و ترکیبی از آیات قرآنی.....	۵۱
بازتاب امر و نهی آیات قرآنی در دیوان سنایی.....	۸۷
ملامت و سرزنش.....	۱۱۵
ارشاد و تنبیه.....	۱۲۳
سیمای منافقان.....	۱۴۷
سیمای مؤمنان.....	۱۴۹
حضرت آدم (ع).....	۱۵۷
حضرت ابراهیم (ع).....	۱۶۳
حضرت داوود و سلیمان (ع).....	۱۶۹
حضرت عیسی (ع).....	۱۷۳
حضرت محمد (ص).....	۱۷۹
حضرت موسی (ع).....	۱۸۹
حضرت نوح (ع).....	۲۰۱

حضرت یوسف (ع).....	۲۰۳
ادریس، اصحاب فیل و کهف، ایوب، خضر، ذوالقرنین، صالح، هاروت و ماروت و یونس.....	۲۱۱
نتیجه.....	۲۱۹
بسامد اثر پذیری و جدول درصد بهره گیری از آیات.....	۲۲۵
کتابنامه.....	۲۳۱

دیباچه

چون همی‌دانی که قرآن را رسن خوانده‌است حق

پس تو در چاه طبیعت چند باشی با وسن

ادبیات فارسی از دیر باز، با کتاب آسمانی قرآن کریم پیوندی ناگسستنی داشته است و برای دستیابی و فهم پیشینه‌ی آن باید مشکلات و دشواری‌های موجود در این آثار را حل کرد و هر چه بیشتر با زبان معیار امروزی نزدیک‌تر نمود تا علاقه‌مندان، به راحتی از فرهنگ والا و مملو از معنویت خویش بهره‌مند شوند بخصوص اشعار و افکار سنایی دارای ویژگی سرنوشت‌سازی در عرصه‌ی شعر و ادب فارسی است. آشنایی با اندیشه و اشعار این حکیم فرزانه، در حقیقت دریچه‌ی ارتباطی است با ستارگان شعر و ادب فارسی، زیرا نفوذ کلام او در مولانا، حافظ و... بسیار مشهود است. تأمل در آثار وی ما را با شکل‌گیری و تکامل چندین نوع شعر در ادبیات فارسی آشنا می‌کند زیرا او نماینده‌ی برجسته‌ی اشعار اجتماعی، اخلاقی، عرفانی، حکمی و زهدی عصر خویش است.

نگارنده‌ی این مجموعه، با مطالعه‌ی آثار سنایی، به علاقه‌ی وافرو تعهد وی، نسبت به تأثیری پذیری از آیات قرآنی و احادیث، پی بردم، به همین دلیل مصمم شدم تا وظیفه‌ی خطیری را به عهده بگیرم. با مطالعه‌ی دقیق قرآن، امثال و آیاتی که به نظر می‌رسید شاعر

براساس الهام، اقتباس، تضمین، ترجمه، تفسیر، حل، تلمیح و یا گونه‌های مختلف تأثیرپذیری در دیوانش، اشعاری را سروده است همه آن ابیات را جمع‌آوری نمودم و برحسب موضوع طبقه‌بندی کردم و بسیاری از آیات را که در معنی و مفهوم مشترک، اما در قالب عبارات و الفاظ متنوع قراص داشت همه را به ترتیب سوره و آیه منظم نمودم. در قسمت نتیجه، نوع اثرپذیری و شیوه‌ی کاربردی سنایی از آیات قرآن کریم را با ذکر نمونه‌هایی ذیل اثرپذیری (واژگانی، گزاره‌ای، گزارشی، الهامی، تلمیحی، تأویلی، تطبیقی، تصویری و چندسویه)، بسامد، درصد و ترسیم جدول از آیات، مدنظر قرار گرفته و اسامی پیامبران و شخصیت‌های قرآنی به ترتیب الفبایی ثبت گردیده است. لازم به ذکر است که در بسیاری از موارد به علت کثرت آیات مشابه و هم معنی و یا (در بخش اثرپذیری لغات و ترکیبات قرآنی) کلمات و مشتقات قرآنی در دیوان اشعار سنایی، به ذکر یک یا چند آیه بسنده نموده و با آوردن علامت اختصاری «رک» به سایر آیات اشاره نمودم تا از حجم کار کاسته شود و امکان چاپ بیشتر فراهم گردد.

تهیه‌ی این مجموعه کاری بس دشوار و طاقت فرسا بود که به یاری عنایت الهی، اعتقاد و شوق فراوان (برای حل مشکلاتی از دیوان سنایی)، به پایان رسید که امید است رهگشای و اثرگذار برای اهل ادب و معرفت در شناخت فرهنگ و ادب دیرینه‌ی این مرز و بوم و بخصوص مسائل انسانی باشد. به احتمال زیاد، این اثر دارای نواقصی است که چشم امید به انتقاد و اصلاح صاحب‌نظران دوخته‌ام تا مرا هدایت و یاری نمایند. از سوی دیگر این مجموعه می‌تواند آغازگر و راهگشای تحقیقات وسیع تری باشد تا استغنائی ادبیات فارسی را در خدمت به دین اسلام، کتاب آسمانی قرآن، تعالیم حکمی، عرفانی، اجتماعی، اخلاقی و... نشان دهد.

در خاتمه از دوستان و همکاران بزرگوارم خانم دکتر دلآرا نعمتی (دکترای علوم قرآنی و حدیث) و خانم اعظم اسدی (کارشناسی ارشد علوم قرآنی و حدیث)، که در پژوهش این اثر و فراهم کردن قسمتی از فیش‌ها (در مطابقت آیات و اشعار) مرا یاری دادند، نهایت سپاس و امتنان خود را نسبت به آن دو عزیز ابراز می‌دارم.

پیشگفتار

زبان عربی از آن جهت که کتاب آسمانی با آن نازل شده است، زبان فرهنگ و معارف اسلامی گردید و علوم لغت و صرف و نحو و معانی و بیان مفاهیم قرآن و اثبات فصاحت و بلاغت آن گسترش یافت. چون میزان و معیار سخن فصیح و بلیغ قرآن بود شعرا و نویسندگان می‌کوشیدند تا الفاظ و ترکیبات قرآن را در نوشته‌های خود به کار برند و نیز از معانی و مضامین آن اقتباس کنند. مسلماً گوش مردم مسلمان که از لحظه‌ی آغاز زندگی تا دم مرگ با آیات قرآنی خو گرفته، از سخنی که آمیخته با الفاظ و عبارات قرآن و یا مشحون به معانی و مفاهیم آن باشد بیشتر لذت می‌بردند. به همین خاطر خواندن قرآن، حفظ کردن آیات و آموختن قواعد و نکات مربوط به آن، نخستین پایه‌ی تعلیم و تعلم در مکتب‌های اسلامی گردید.

ادبیات کهن ما پر از حکایات، نکات ظریف و اشارات لطیف اخلاقی، فلسفی، دینی، کلامی عرفانی، اجتماعی و امر و نهی است که به وضوح در سطر سطر این آثار مشهود است. در تمام این موارد به عظمت روح انسانی که هدف کل آفرینش است اشارات مکرر شده است. مصلحان جهان، به پیروی از سنت راستین احمد مرسل، این دُرّانه هستی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند تا نفس ناطقه‌ی محبوس و مهجور شده را که هر لحظه در

شوق دیدار می‌گذارد با تعالیم انبیا و اولیای الهی و با کمند ریاضت، چنان به‌روراند که تحت بندگی هیچ چیز و هیچ کس قرار نگیرد و سر بر آستانه‌ای جز حق تعالی، نساید و در این سیر روحانی، خلوص، شکیبایی، عبادت، طهارت و... را پیشه کند تا بار دیگر شایستگی مقام انس بارگاه الهی را بیابد. بدین منظور ادبیات راستین می‌تواند ایفای نقش کند بخصوص از طریق عرفان، با ریاضت و تهذیب نفوس انسانی و اغراء انسان در خود گم گشته و سرگردان را، با رستاخیز کلام، ارشاد و راهنمایی کند و به گونه‌ای دلنشین و جذاب، شوق او را برانگیزد تا دستورالعمل‌هایی را که در آیات آسمانی قرآن، احادیث و روایات برای رستگاری، نیل به کمال‌جویی و سعادت اوست چون موم و شهد درهم آمیزد و همچون نیشر عقدده‌های درونیش را بشکافد و مرهم نهد.

این مجموعه، تصویری از پرتو کلام حق، بر دیوان سنایی است. کثرت بسامدهای شگفت‌انگیز مفاهیم قرآنی به صورت «اثرپذیری و ازگانی، اقتباس، ترجمه، تفسیر، تأویل، تلمیح، تضمین، حل، درج، تطبیق و اثرپذیری چند سویه» حکایت از احاطه و اشراف کم‌نظیر سنایی، بر این کتاب هدایت و عدالت دارد. گرچه سنایی هیچگاه «حافظ قرآن بودن» را در دیوانش مطرح نکرده است ولی به عنوان پیش‌کسوت و رعایت حق تقدم دارای امتیاز می‌باشد. «سنایی بیش از هر چیز به عنوان یکی از پیروان مسلک عرفان عابدانه معرفی شده است زیرا عرفان عابدانه یعنی قرآنی از عرفان را که با ظاهر تعالیم شریعت سازگاری فراوانی دارد مطرح کرده است و مباحثی از عرفان را که با ظاهر تعالیم شریعت سازگاری ندارد (از قبیل تجلی و فنا ی عرفانی)، به گونه‌ای مورد بحث قرار می‌دهد که از منظر شرعی هم تا حدودی قابل قبول است.»^۱ به همین دلیل مثنوی گرانمایه‌ی «حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه» تا حد زیادی بر خاسته از همین گرایش فکری - عقیدتی او به شمار می‌آید. قصاید فراوانی در دیوان اشعارش یافت می‌شود که درونمایه آن‌ها، مملو از همین مضامین است. آنچه مایه حیرت خواننده می‌شود این است که: «در خلال یک قصیده‌ی مدحی به سرودن ابیاتی مبادرت می‌ورزد که از حیث مضمون، باید آن‌ها را در مجموعه ابیاتی با درونمایه عرفان عابدانه قرار داد.»^۲ چه بسا مضامین و نکته‌های عرفانی که در «حدیقه» نیامده اما در خلال این گونه قصاید مطرح شده است. هم چنین بخشی از

۱- نفیسی، سعید، سرچشمه‌های تصوف در ایران، کتابخانه فروغی، تهران، ۱۳۴۳: ۵۸.

۲- سنایی، دیوان، با مقدمه محمد تقی مدرس رضوی، طبع کتاب، تهران، ۱۳۲۰، صص: ۴۱-۵.

رباعیات و دیگر قالب‌های شعری موجود در دیوانش، از حیث درونمایه، در زمره‌ی همین مضامین قرار می‌گیرد. بر این اساس، یکی از محورهای اصلی اندیشه سنایی، عرفان عابدانه است. به طور کلی ذهنیت شاعرانه سنایی چنان با آیات قرآنی و احادیث عجین شده است که در تمام آثارش جلوه‌هایی از کلام الهی و احادیث پیامبر (ص) و ائمه معصوم کاملاً مشهود است.

قبل از سنایی و در عصر وی آموزش قرآن و حدیث، از دوره‌های اولیه عمر و در مکتب خانه‌ها آغاز می‌شد و تا پایان تحصیلات ادامه داشت. به همت دلیل متن دین، قرآن و حدیث بر زمینه‌ی عمومی ذهن و زبان سنایی و... حکمفرما می‌باشد.

مرحوم مدرس رضوی در مقدمه حدیقه آورده است: «از حدیقه پیداست که حکیم... از معارف و علوم اسلامی خصوصاً تفسیر، حدیث، فقه، حکمت، عرفان، منطق، کلام، تاریخ، نجوم و طب اطلاع کامل داشته و بر رموز هریک به خوبی واقف بوده است.»^۱

سنایی، از چند منبع اصلی تغذیه می‌کند:

۱- متن دین اعم از قرآن و حدیث و سنت پیامبر، بیشترین سرچشمه‌ی تفکر و تعقل سنایی است که غیر از دیوان اشعارش، در هر صفحه‌ی مثنوی «حدیقة الحقیقه و طریقه الشریعة» به چندین مضمون قرآنی یا حدیث بر می‌خوریم لازم به ذکر است که در سایر مثنوی‌هایش از این شیوه، بهره‌مند شده است که بسامد اثرپذیری در دیوانش به صور مختلف یعنی واژگانی، ترجمه، اقتباس، تفسیر، تأویل، تضمین، تطبیق، درج و حل و یا ترکیبی از چند نوع (چند سویه) را، با ترسیم جدول و منحنی فراوانی مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۲- کتب دینی که شامل شرح و بسط متن دین است. «دایره این منابع بسیار وسیع است و از کتب تفسیر قرآن گرفته تا کتاب‌های اخلاقی، فقهی و اصولاً کتاب‌های تعلیمی - آموزشی علوم اسلامی را شامل می‌شود. مخصوصاً از احیاء علوم‌الدین غزالی در ضمن اشعارش نام می‌برد که یکی از اصلی‌ترین منابع تغذیه فکری اوست.»^۲

۳- آثار عرفانی: سنایی از آثار منثور عرفانی پیش از خود تأثیر پذیرفته است و در قصیده «۵۵» دیوانش از «شرح تعرف» کلابادی نام می‌برد. مرحوم مدرس رضوی در

۱- حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعة، با مقدمه محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴: ص ۲۸.

۲- سید مهدی زرقانی، زلف عالم سوز، تهران، نشر روزگار، ۱۳۴۹، ص ۲۵.

تعلیقات حدیقه یکی از مأخذ حکایت این کتاب را «شرح تعرف» می‌داند.^۱ منابعی که حکیم سنایی براساس فهرست منابع و مأخذی که مرحوم مدرس رضوی ذکر کرده‌اند، می‌توان به شرح تعرف، کشف‌الاسرار میبدی، اللمع فی التصوف ابونصر سراج، سوانح العشاق احمد غزالی و رساله قشیری اشاره کرد.

۴- آثار علمی - فلسفی: سنایی از «حکمت، منطق، کلام، تاریخ، نجوم و طب» اطلاع کامل داشته است. چنان که خلیل‌الله خلیلی می‌گوید: «سنایی یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان روزگار خود در حکمت و فلسفه بود.»^۲ وی در دیوان و سایر آثارش بارها از کتاب شفا و قانون بوعلی سینا یاد کرده است.

۵- منابع داستانی - تاریخی: الف - در بیشتر آثارش اشارات فراوانی به قصص قرآنی دارد و از داستان‌های پیامبران برای القای تفکر و تذکر بهره‌مند شده است ب- داستان‌ها و شخصیت‌های ایرانی مانند رستم و اسفندیار، سیاوش و... که نشانگر اطلاعات و علاقه او به شاهنامه است. اما نگاه سنایی به شاهنامه از زاویه‌ی اخلاقی - عرفانی است و از طریق این داستان‌ها، با هنرمندی خاصی، به خلق مسائل عرفانی و اجتماعی پرداخته است.

۶- سنت عرفانی غیر مکتوب: یکی از آبشخورهای اندیشه‌ی او سنت‌هایی بود که در شکل‌گیری شخصیت فردی و قومی مردم ایران تأثیر فراوان داشته است. زیرا در عصر سنایی در خراسان و غزنین، بزرگانی هم چون بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، ابوالقاسم قشیری، خواجه عبدالله‌انصاری، رشیدالدین میبدی و احمد غزالی بودند که هریک در غنی کردن فرهنگ شفاهی و واعظانه عصر سنایی تأثیر بسزایی داشته‌اند و باید تأثیر این سنت شفاهی را بر سنایی بسیار عمیق و ژرف به شمار آورد به نظر می‌رسد بسیاری از جرقه‌های اولیه که سنایی را مجذوب خود کرده از مایه فکری این بزرگان بوده باشد تا منابع کتبی مثل آثار بوعلی و حتی کتب صوفیه و واعظان و عالمان شریعت. سنایی در آثارش، به ذکر حکایت‌هایی درباره‌ی مشایخ صوفیه همچون بایزید، شبلی و جنید، پرداخته و از آنها بسیار با نیکی یاد کرده و تحت تأثیر رفتار - گفتار آن‌ها قرار گرفته است.

۱- مدرس رضوی، تعلیقات حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، مؤسسه انتشارات علمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۴، صص ۴۶۴ -

۲- بروین. د، علوی مقدم، مهیار، مهدوی، محمد جواد، حکیم اقلیم عشق، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۸، ص: ۱۴۷.

سنایی: نام و کنیه و تخلص سنایی چنان که تذکره نویسان آورده و خود او نیز در آثارش بدان تصریح کرده «ابوالمجد مجدود سنایی» است.

هرچند صلت‌های توای قبله‌ی سنّت مجدود سنایی را با مجد و سنا کرد (سنایی، دیوان: ۱۲۸)

مجدود شد و یافت سنا نزد تو ای قبله‌ی سنّت

از جود تو و جاه تو مجدود سنایی

(همان: ۶۰۷)

لیکن شیخ خلیفه در کتاب «كشف الظنون فی اسماء الکتب و الفنون» در ذیل نام «الهی‌نامه» نام او را «شیخ مجد بن آدم» گفته و در دنباله‌ی اسم حدیقه الحقیقه نامش را «ابی محمد بن آدم» ذکر کرده که شاید ابوالمجد و مجدود به اشتباه خوانده شده و یا در چاپ کتاب تحریفی روی داده باشد.^۱

یکی دیگر از نام‌های وی «الهی» بوده است بنابر بیت زیر:

الهی نام خود کردم بدو نسبت کنم خود را اگر هر شاعری نسبت به بهمان و فلان دارد

(همان: ۱۱۵)

و بعضی هم نام او را حسن نوشته‌اند و ظاهراً منشأ این گفته این بیت است:

زآنکه نیکو کند از همنامی خدمت خواجه حسن بنده حسن

حسن اندر حسن اندر حسنم تو حسن خلق حسن بنده حسن

(همان: ۵۲۲ و ۵۴۴)

تاریخ تولد او، به درستی معلوم نیست. امیرعلی شیرلودی در تذکره‌ی مرآت الخیال از تاریخ مجمل فصیحی خوافی سال تولد او را سنه ۴۳۷ نقل کرده است و مدت عمرش را شصت دو سال آورده است که به حقیقت نزدیک‌تر است.^۲ بعضی از اشعار حدیقه مؤید آن است آن‌جا که سنایی از ضعف و پیری خویش شکایت می‌کند همه‌جا از سن شصت سالگی یاد کرده است. وفات وی حدود ۵۳۵ می‌باشد. مولد حکیم به‌طور قطع شهر غزنین است که به‌طور مکرر در اشعارش به زادگاهش اشاره کرده است که در حدیقه می‌فرماید:

۱- سنایی، دیوان، به اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲، ص سی و دو.

۲- امیرعلی شیرلودی، تذکره مرآة الخیال، ص ۳۴

گرچه مولد مرا ز غزنین است نقش شرم چو نقش ماچین است
خاک غزنین چو من نژاد حکیم آتشی باد خوار و آب ندیم

(سنایی، حدیقه: ۷۰۷)

آغاز شاعری حکیم سنایی در دوران علاءالدین السلطان مسعود سوم بوده ولی از وی شعری که در عهد سلطان رضی‌الدین گفته شده باشد باقی نیست. سنایی در ابتدای شاعری مدح سلاطین غزنوی و درباریان را نموده و بیشتر اشعار مدحی خود را در غزنین، سروده و سلطان مسعود سوم، ندما و وزرا و قضاة آن عهد را ستوده است و لیکن جز دو قصیده در مدح مسعود شاه و چند قصیده در ستایش درباریانش در دیوان او دیده نمی‌شود که محتمل است بیشتر قصاید و اشعارش از میان رفته باشد. گفته‌ی بعضی از تذکره‌نویسان را که گفته‌اند سنایی پس از تغییر حال قصایدی را که در مدح ملوک و امرا و وزرا گفته بود تمام بشست می‌توان باور داشت و بیست و دو قصیده و غزلی که در مدح بهرامشاه در دیوان وی دیده می‌شود مسلماً پس از بازگشت وی به غزنین است. هم چنین قصایدی که در مدح سلطان سنجر و چند نفر از وزرای او در دیوان موجود است زاده‌ی طبع او در ایام اقامت خراسان می‌باشد.

تغییر احوال حکیم: حکیم سنایی در آغاز کار، شاعری است، ستایشگر و دریوزگر درگاه سلطان، مثل فرخی، عنصری و منوچهری، که خود را همتا و جانشین آنها می‌شمرد. او را باید به حق، پل ارتباط سبک خراسانی و عراقی دانست به ویژه دوره‌ی دوم حیات شاعر که از دربار دوری گزید و به زهد و عرفان روی آورد و از غزنین بیرون رفت و سالیان دراز در بیشتر شهرهای خراسان خاصه بلخ، سرخس، هرات و نیشابور به سر برد. او به زیارت کعبه مشرف شد و در اواخر عمر به غزنین بازگشت. پس از مدتی توقف در بلخ مجذوب گردید. سپس متوجه زیارت حرمین شد و پس از سفر حجاز، باز به بلخ برگشت و قصاید زهدیه را در بلخ سرود. تغییر روش او در سخن سرایی و ایجاد سبک قصاید زهدی از بلخ شروع شد که در این مورد دارای اشاراتی است که می‌فرماید:

با سخن‌های سنایی خاصه در زهد و مثل فخر دارد خاک بلخ امروز بر بحر عدن

(سنایی، دیوان: ۴۸۹)

«عظمت بی‌نظیر و انکارناپذیر سنایی که او را در صف اول گویندگان پارسی قرار می‌دهد از زمانی شروع شد، که او به عالم ظاهر پشت پا زد و از تقلید فکری دست کشید

و به مدد خاطر روشن بین و فکر حقیقت یاب آزادوار در صدد تحقیق برآمد. از این به بعد، زندگی حقیقی و منشأ حیات جاودانی سنایی آغاز شد. سخنان اوغور و عمق عجیبی یافت و آن میوه‌ی نارسیده که جز تلخ کامی وی سودی نداشت و رنگ و بار ظاهری دل ناپذیر آن، گواه تلخی و ناپختگی بود یکباره به گونه‌ای دیگر شد و طراوت مخصوص به خود گرفته‌ی دیدار فرزانه فریض بر شیرینی و خوش مذاقی و پختگی گواهی داد، نیز صحت، عافیت و پایداری اصل و ریشه‌ی خود را به ثبوت رساند. «سنایی در این باب خود چنین می‌گوید: «روزی من که مجدود بن آدم سنایی ام در مجد و سنای این کلمات نگاه کردم خود را نه از آن مجد جسمی دیدم و نه از آن سنا قسمی و در این خزانه مطالعت کردم نه جان را از این خزینه هزینه‌ای دیدم، و نه جسم را از این خرمن کاه برگری یافتم، کاهدان جانم در جوش آمد و جسم در خروش، گفتم ای دریغا! براقی که سخن پاک را به عالم پاک رساند جانم از آن پیاده است گو این که «الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه» و آفتابی که جواهر غیب را به بصر روح و جسم نماید جان از آن نابینا است مؤکد این که «من عمل صالحاً من ذکر اوائی و هو مؤمن فلنحینه حیاة طیة» از بس این فکرت زحمت کرد و مالیخولیا استیلا آورد تا چنان شدم که از این سودا اسود دیده‌ام سپید کاری بر دست گرفت و بیاض چشمم سیاه کاری پیشه کرد چون این هم به غایت رسید و این غم به نهایت همی نابیوسان مفرج همی و مفرح غمی از دولت‌خانه‌ی جان من در آمد از این بخشنده‌ی بخشاینده...»^۱

سنایی از گویندگان و استادان بی نظیر فارسی است که لفظ و معنی را به درجه‌ی کمال رسانید و دشوارترین معانی را از جهت تعبیر در جزیل‌ترین عبارات پرورانید و مایه‌ی حیرت بزرگان معاصر و متأخران گردید و سخن‌شناسان باریک بین را در برابر قدرت طبع و قوت فکر خود خاضع نموده است.^۲

سنایی در ابتدا پیرو سبک فرخی و منوچهری است و دیوان این دو شاعر مد نظرش بود. ابیاتی را تضمین کرد، که تغزلات او به سبک و شیوه‌ی فرخی بسیار نزدیک و شبه برانگیز است و قصایدش به روش و اقتفای مسعود سعد سلمان است.

۱- دیوان سنایی، با مقدمه بدیع‌الزمان، فروزانفر، ۱۳۸۱، ص: ۱۷

۲- همان: ص ۲۷. رک دیباچه دیوان سنایی

۳- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۵۰)، سخن و سخنوران، تهران، چاپ دوم، ص ۲۵۶

سنایی بی‌تردید یکی از بزرگترین شاعران زبان فارسی و از جمله‌ی گویندگانی است که در سبک فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن مؤثر بوده و آثار او منشأ تحولات شگرف در سخن گویندگان بعد از وی شده است.^۱

سنایی قبل از تحول روحی، شعری گفت و عشق می‌ورزید و عمر در غم و شادی به سر می‌برد. در وصف زیبایی‌های جهان سخنش لطافتی داشت، عشق ساده رویان قرار از دلش می‌ربود و نشئه زر جانش را مستی می‌داد اما نشئه زر مستی دیگرش می‌بخشید. ناگهان دغدغه‌ای انگشت به پهلویش زد و او را از خواب برآورد. آیا خوابی دید که چنین وحشت‌زده از خواب دیرین جست؟ که می‌داند؟ اما آن چه در افسانه‌ها راجع به این انقلاب درونی شگرف و ناگهانی او نقل کرده‌اند درواقع بیش از خوابی شگفت به نظر نمی‌آید. این انقلاب درونی که برای بسیاری از عارفان بزرگ چون غزالی و عطار و مولوی رخ داده است بی‌شک گذشته از یک اندیشه‌ی دراز، حادثه‌ی ناگهانی که نیز غالباً در جان و دل تأثیری قوی دارد در آن مؤثر بوده است. چنان که در احوال بودا، پاسکال و یا مولوی نیز یک حادثه منشأ تحولی شده است که غالب آن‌ها از رنگ افسانه خالی نمانده است. از این رو اگر سبب توبه و تحول سنایی را با افسانه‌ای نقل کنند جای تعجب نیست. در مجالس العشاق آمده که: شاعر دل در گروه عشق زیبا پسران داشت و عاشق قصاب پسری شد و معشوق از عاشق «بینوا» پانصد گوسفند سر سیاه دنبه سفید خواست و او به طلب این آرزو به خوارزم رفت. وی کفش کهنه پینه دوخته پنج منی را نزد معشوق گذاشت چون می‌خواست بی‌منت پای‌افزار به خوارزم برود. شاعر عاشق پیشه با گوسفندان درخواستی معشوق از خوارزم برگشت کفش خود را طلب کرد و نیافت پس از حال بگشت و گفت کسی که یک کفش ناچیز را نگه نتواند داشت دل را که عرش اعظم است چگونه تواند داشت. از آن پس ترک کفش و معشوق کرد و روی به جهان درون آورد.

حکایت دیگری درباره‌ی تغییر احوال سنایی، از تذکره‌ی دولتشاه نقل شده است که:

حکایت دیوانه‌ی لای‌خواری که از مجذوبان و آشفته‌گان غزنین بود در شرابخانه‌ها می‌گشت، دُرد شراب جمع می‌کرد و در گلخن‌ها دُرد می‌نوشت. از قضا یک‌بار سنایی از نزد گلخنی که این دیوانه در آن جا می‌گذشت، صدایی شنید به درون رفت و گوش فرا داد. لای‌خوار با یار خود می‌گفت قدحی ده تا به کوری چشم ابراهیمک غزنوی بنوشم.

ساقی گفت این چه سخن است؟ گفت آری چنین است. او مردی است ناخرسند و بی‌انصاف، غزنین را نمی‌تواند نگه داشت آهنگ و لایت دیگر دارد. آن قدح را بستد و بنوشید و بار دیگر ساقی را گفت قدح دیگر ده تا بنوشم به کوری چشم سنائیک شاعر. ساقی گفت سنائی مردی است شاعر و ظریف که قبول خاص و عام دارد در باب او چنین سخن نباید گفت. لای خوار گفت خطا کردی که مردی است احمق، لاف و گراف چند به هم بافته است و شعرش نام نهاده است و هر روز از روی طمع در پیش ابلهی دیگر بر پای ایستاده می‌خواند و خوشامد می‌گوید و این قدر نمی‌داند که او را برای این‌گونه شاعری و هرزه‌گویی نیافریده‌اند. این گفته لای‌خوار در شاعر مؤثر واقع شد دل از خدمت مخلوق برگرفت و روی فرا درگاه خدای آورد، رفته رفته در عزلت و انقطاع به جایی رسید که در شهر همه جا پا برهنه می‌گشت. یاران و خویشان بر این حال وی گریه می‌کردند. اما او بی‌درد خوش می‌خندید و شادی می‌کرد. داستان پسر قصاب و حکایت پابره‌نه گشتن شاعر ظاهراً از تغزلاتی که در دیوان او در باب یک دلبر قصاب هست و از این که به بی‌سر و پایی و محرومی از کفش و کلاه در دیوان او مکرراً اشارت‌ها شده است، بهره گرفته‌اند. آن چه مسلم است آن گاه از بلخ به حج بیرون آمد زیارت مکه ظاهراً اندیشه‌های دیگر در دل وی پدید آورد. در بازگشت به بلخ با گروهی از معاریف و مردم آن دیار از جمله احمد عارف، خواجه زکی الدین حمزه بلخی و امام رئیس فضل الله، آشنایی و آمیزش داشته و روزگار به آسایش می‌گذرانده است. و در همین شهر آثار تحول و انقلاب فکری در وی ظاهر گشت دلش از ستایشگری و از زندگی بی‌بند و بار گذشته گرفت و ملول شد به پرهیزگاری و پارسایی گرایید و اندیشه‌ی زهد دست در دامن جانش زد و به حج رفت و پس از مراجعت به سرودن قصاید زهدی و آثاری که تغییر سبک و روش او را مبین است پرداخت که از جمله می‌توان قصیده‌ی معروف وی را، با مطلع زیر ذکر کرد:

برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزین رخ جو عیاران نداری جان چو نامردان مکن

(سنایی، دیوان: ۴۸۴)

بسیاری از زهدیات او، که سخنش را از دیگر شاعران متمایز می‌کند و از مزایا و مختصات عمده‌ی کلام اوست در این هنگام در بلخ سروده است. سپس از بلخ به سرخس رفت چون حرص و طمع شاعرانه‌ی خویش را در بیابان‌های راه مکه گم کرده بود این بار در بلخ و سرخس آسوده‌تر زیست و مورد حرمت و زرا، ائمه و بزرگان

سرخس و اقع شد.^۱

به نظر این نگارنده داستان‌هایی چون دیوانه ی لای خوار یا پسرک قصّاب پرداخته اندیشه ی اهل خانقاه و افرادیست که معتقد به دگرگونی احوال بزرگانی چون سنایی اند در حالی که می دانیم سنایی از معارف زمان خویش آگاهی کامل داشت و با فقیهان، عارفان و معارف زمان خویش معاشر بود و از سویی ناگامی‌ها و ی و گرانجانی‌های صاحبان زر و زور، روح حساس سنایی را به سختی آزرده و باعث تغییر شیوه و تفکر این حکیم فرزانه شد. مهم ترین عامل بعد از بلوغ فکری در حکیم سنایی تأثیر فرهنگ و اعتقاد اسلامی در عهد اوست. تأثیر و نفوذ فرهنگ اسلامی که حاصل رویدادهای تاریخی عصر پیشین است، یکی از عوامل مهمّ تغیر و تحول در شعر فارسی است زیرا «از اواخر قرن چهارم که مقاومت زردشتیان در تمام بلاد ایران در هم شکست، فرهنگ اسلامی انتشار و گسترش تمام یافت، علمای دینی و روحانیون تسلط و نفوذ بسیاری پیدا کردند و مجالس بحث مذهبی، در خدمت وزیران، امیران و سلاطین تشکیل می شد در نتیجه ی تشویق و بزرگداشت مقامات رسمی از فقها، به تدریج تعداد ایشان روبه فزونی گذاشت به عنوان مثال، در قرن هفتم فقط در کنف برهان الدین محمد معروف به «صدر جهان» از کبار ائمه و رؤسای آل مازنه ی بخارا و سلف او نزدیک به شش هزار فقیه به سر می بردند.»^۲ اقتباس از احادیث، نه تنها به سبب گسترش معانی قرآن و حدیث در شعر فارسی جایگاهی خاص یافت، بلکه آشنایی عمیق شعرائی هم چون سنایی به اصول و مبانی عرفانی نیز راه دیگری را برای نفوذ اخبار و روایات مذهبی در ادبیات فارسی گشود. شاعران صوفی مسلک از الفاظ و معانی اخبار، پیرایه‌های تازه ای بر پیکر شعر فارسی بستند و جلوه ی خاصی بخشیدند. حکیم سنایی نخستین شاعری است که اقتباس از این معانی را پیش از دیگر شعرای فارسی زبان، با بسامد بالایی در شعرش به کار گرفت. هم چنین عطار، خاقانی، نظامی، جمال الدّین اصفهانی، کمال الدّین اسماعیل، این شیوه را کما بیش به مقتضای زمان، در شعر فارسی دنبال کردند. در قرن‌ها بعد سعدی، مولوی، حافظ و... با کمال روانی و سلاست، از مضامین آیات قرآنی و حدیث نبوی، اشعار خود را آراستند. «از اوایل قرن پنجم هجری در نیشابور و اطراف خراسان مشایخ صوفیه پیدا شدند و سخنان

خود را به فارسی گفتند و مردم را به فقر و تصوف دعوت کردند، و مجالسی ترتیب دادند و خانقاه‌ها راه انداختند که معروف‌ترین آن‌ها «شیخ ابی‌الخیر» از اهل میهنه - از قرای سرخس و ابیورد - بود. این مرد تصوف را در خراسان رواج داد و خود او هم شعر می‌گفت. در اوایل قرن پنجم، ادبیات فارسی از غزل‌های عاشقانه و قصیده‌های و صفی و مزدوجات حماسی، اخلاقی و اجتماعی که مجموع این‌ها بسیار ساده و بی‌تکلف و خالی از مضامین دینی یا علمی بود تجاوز نمی‌کرد. نمونه‌ی این نوع اشعار: شاهنامه‌ی فردوسی، دیوان فرخی، مثنوی کلایه و دمنه رودکی و آفرین‌نامه‌ی ابوشکو ربلخی بود. بعد از این دو نهضت در خراسان آغاز شد:

الف - نهضت فلسفی و دینی از طرف شیعه‌ی اسماعیلی، نمونه‌های آن اشعار «کسایى مروزی» و دیوان «ناصر خسرو قبادیانی» و رساله‌های اوست و غیره.

ب - نهضت تصوف از طرف شعرا و نویسندگان، و نمونه‌های آن‌ها دیوان سنایی غزنوی و کتاب کشف‌المحجوب در شرح حال مشایخ صوفیه و اقوال ایشان و غیره. اگر شاعر صوفی «ابوسعید ابوالخیر» را که کم شعر گفته، به حساب نیاوریم، اولین شاعر صوفی حکیم مجدود بن آدم سنایی است. مخصوصاً در غزل‌های خود اصطلاحات صوفیان را برای اولین بار به نظم آورده و انقلاب بزرگی در مضامین و طرز تفکر و نوع شعر در زبان فارسی بر پا کرده است. سنایی اولین اصطلاحات زیر را در غزل‌های خود به کار برده است: «صومعه، خرابات، خراباتی، قلاش، ابدال، طامات، ترهات، منیت، حقیقت، قبض، بسط، وجود، فقر، فاقه، لا و آلا، مرقع، سالوس، حال، تسلیم، نفی و اثبات، صفت، صفا، صحو، محو، فنا، ملکوت، وقت، ناموس، طریقت، باطن، قلندر (قلاش، اوباش، رند، تردامن، پاکباز، مقامر، کم‌زن، شاهدباز، ملامتی)، غیرت، اسرار، درد، خامی، پختگی، خوف و رجا و صداصطلاح دیگر را و ارد شعر کرد. ج - یکی از ابیاتی که اشاراتی به وجودپیری خراباتی و قلندر مسلک دارد (ودرد گرونی روحی سنایی می‌تواند اثرگذار باشد) بیت زیر است:

در کوی ماکه مسکن خوبان سعتریست	از باقیات مردان پیری قلندریست
پیری که از مقام منیت، تنش جداست	پیری که از بقای بقیت دلش بریست
تا روز دوش مست و خراب اوفتاده بود	بر صورتی که خلق بر او برهمی گریست
گفتم ورا بمیر که این سخت منکر است	گفتا که حال منکری از شرط منکریست

این پیر خراباتی و قلندر که در اخلاق و تفکر سنایی تأثیر گذار بوده، چه کسی است؟ نمی دانیم. اما تذکره نویسان به شیخ یوسف همدانی (وفات، ۵۳۵ه. ق.) اشاره کرده اند. متأسفانه در دیوان سنایی و مثنوی هایش نامی از این عارف در دست نیست. مدرس رضوی، در مقدمه‌ی دیوان سنایی می گوید: «اما قهراً شک و تردیدی حاصل می شود که حکیم سنایی چگونه پس از چندین سال ارادت به شیخی چون او در آثار خویش از او هیچگونه نامی نمی برد؟»^۱

عزلت نشینی حکیم رنگ و بوی دیگری به اشعارش داده است و در نیمه‌ی روشن زندگیش آثاری پر مغز و معانی زهدآمیز یا به اصطلاح و تعبیر خاقانی شیوه‌ی زهد یا «تحقیق» خلق کرد که عبارت بود از بیان معانی زهد، توحید و عرفان در تعبیرات شاعرانه یا به بیان دیگر توحید خداوند، ستایش قرآن، نعت پیامبر، تذکار و بیان آن چه مکارم اخلاق خوانده می شود، موضوع عمده‌ی این زهدیات است. در کلام اوگاه، لحن ناصر خسرو به گوش می خورد با این تفاوت که در سخن ناصر خسرو آهنگ حکمت قویتر است و در گفتار سنایی لحن زهد و عرفان به قوت تمام ادراک می شود مثل ناصر خسرو از گمراهی و بی پروایی عامه دچار خشم و نفرت می شود و از ستمگری‌ها، عشرتجویی‌ها و سرگرمی‌های حقیر اهل زمانه شکایت دارد. غیر از زهد، اشعار قلندری او نشان از برهه‌ی دوم زندگی شاعر است زیرا عشقی گرم، تند و سوزنده که همه چیز را خرد می کند و می سوزاند، وجود او را در بر می گیرد. این عشق قلندرانه در آن مستی‌های سوزان و ویران کننده جسم و جان او را می نوازد و هر دو رافدای می کند. در هر حال رنگ قلندری یک نشان دیگر از آن دردی است که سخن سنایی را بعد از انقلاب درونی، از خون دل رنگ داده است و پیداست که بی تحولی چنین شگرف، شاعری فرومایه و ستایشگر به این پایه از شور و گرمی نمی رسد. اقتباس از قرآن و احادیث، نه تنها به سبب گسترش معانی قرآن و حدیث در شعر فارسی جایگاهی خاص یافت بلکه آشنایی عمیق شعرا به اصول و مبانی عرفانی نیز راه دیگری را برای نفوذ اخبار و روایات مذهبی در ادبیات فارسی گشود. شاعران صوفی مسلک از الفاظ و معانی اخبار پیرایه‌های تازه‌ای بر پیکر شعر فارسی بستند و جلوه‌ی خاصی بخشیدند. حکیم سنایی نخستین شاعری است که اقتباس از این معانی را پیش از دیگران، با بسامد بالایی در شعرش به کار گرفته است. هم چنین عطار،

خاقانی، نظامی، جمال الدین اصفهانی، کمال الدین اسماعیل، این شیوه را کما بیش به مقتضای زمان، در شعر فارسی دنبال کردند. در قرن‌ها بعد سعدی و حافظ با کمال روانی و سلامت، از مضامین آیات قرآنی و حدیث نبوی، اشعار خود را آراستند.

اساطیر مذهبی در مضمون سازی این حکیم فرزانه و راز آشنا ی قرآن و احادیث، بسامدی فراوانی دارد که به شعر اوجلایی خاص بخشیده است. اشاره به قصص قرآن و یا دیگر اسطوره‌های دینی در اکثر اشعارش مشهود است و به مناسبت هر موضوع و مقامی از قهرمانان این داستان‌ها و قصه‌ها به صورت تمثیل و یا غیر آن استفاده کرده است. تحول فکری او که بالاخره به سر حد یقین و بی نیازی رسید و در سبک سخنش تأثیر گذاشت و «از تقلید راه به اختراع برد و به شعر سنایی سبک مخصوصی بخشید که تا کنون دست هیچ گوینده ای بدان نرسیده و اگر بیم ادعای غیب نبود می گفتیم نیز نخواهد رسید. شعر این دوره از عصر سنایی به پر مغزی و درستی و صحت معانی ممتاز گشته است. گذشته از مسایل توحید و مطالب علم الهی حاوی پندها، تربیت و سلوک جاده ی تحقیق، به دست آوردن زندگانی حکیمانه و فوز اکبر (یا خیر اکمل) است که با بهترین سبک تعبیر گردیده، و هربیتی از آن اقلیمی، حتی هر هزلی تعلیمی است.»^۱

هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است

(سنایی، حدیقه: ۲۴۷)

غیر از دیوان چند مثنوی در بحر خفیف از وی باقی مانده است که مهمترین آن‌ها حدیقه الحقیقه (الهی نامه و فخری نامه خوانده اند) دایره المعارف عرفانی است، که از همه چیز سخن می گوید: خدا و رسول، عقل و عشق، علم و غفلت، دوست و دشمن، زمین و آسمان، شاه و وزیر... و در نظم دیوان و مثنوی آیات و اخبار با حکمت و عرفان به هم در آمیخته است و کثرت امثال و حکایت که بعضی از آن‌ها لطف و زیبایی عمیق دارد نیز آن همه راجحانی خاصی بخشیده است. پیام او دعوت به درون گرایی، تحذیر از ظاهر پرستی و جستجوی راه حق است. هم چنین نشان دادن رستگاری، به کسانی که راه را گم کرده اند. راه وی گرچه از کوچه ی عشق می گذرد باز از مسجد آغاز می شود و هم بدان پایان می باید و رهرو اگر به خرابات و میخانه نیز راه می جوید هشیاری و پارسایی خویش را یکسره از دست نمی دهد. تصوف او بآن که از سخنان اهل ملامت نیز مایه می

۱- دیوان حکیم سنایی، با مقدمه، شرح زندگی و شیوه ی سخن سنایی، به قلم بدیع الزمان فروزانفر، ۱۳۸۱، انتشارات نگاه، ص ۱۷.

گیرد اما به شیوه ای معتدل است. خدایی که او می جوید خدای یگانه، آفریننده ی زمین و آسمان است، نه حلول دراومی گنجد و نه اتحاد. شناخت او نیز جز به او و جذبه ی عنایت او، دست نمی دهد و آن هم فقط با تنزیه که او را از هرآلایش و هرگونه نسبت پاک شمارند؛ میسر نمی شود. توحید و واقعی در تفکر وی فقط آن نیست که خدا را یکی بشمارند، بلکه وجود حق را، در هر جایی که سخن از وجود اوست، همه چیز را نیست بینگارند. در نظر سنایی، کمند جذبه عنایت فقط اهل معرفت را دستگیری و رهبری می کند و مردم عادی، مردم کوی و برزن که اسیر خواهش ها و شهوت های پست خویشند محروم از این جذبه اند. این عارفان در واقع در فرود فلک قرار نمی گیرند و منزل در ورای جسم و جان می جویند. در نزد آن ها شهادت گفتن تنها ادای عبارات "لا اله الا الله" بر زبان راندن نیست، بلکه نفی همه ی ماسوی و نفی همه ی کاینات عالم است. در تفکر آنان "لا" در لفظ شهادت، چون نهنگی است که دریای هستی را می آشامد. جاروب لا را به دست می گیرد و جواهر ریزه های ستارگان بر سقف آسمان را چون کهنه غباری ناچیز و بی قدر فرومی ریزد و هر چیز و هر کس (جز خدا)، که به خاطرش راه یابد آن را بت می شمارد و درهم می شکند. همه چیز را جز حق باطل می انگارد. واز سر راه، دور می کند و حتی وجود خود را نیست می پندارد. و خودی در میان نمی بیند. پیش از مرگ، به اختیار و اراده ی خویش و بی آن که به دست خود رشته ی جان خویش را قطع کند می میرد. آن چه از جهان بیرون به و ام گرفته است در دنیای خیال باز پس می دهد. از قفس طبع بیرون می پرد و ازداد چرخ فرو می جهد. خاموشی می جوید و هرگونه دعوی را ترک می کند.

بدین سان از هردو جهان می گذرد و وقتی هردو جهان را مثل یک جفت کفش کهنه به نوک پا می آویزد باز آن دو را از سر بی اعتنایی، به سر راه می گذارد و می گذرد و به دنبال شریعت و به دنبال دین به راه می افتد. تصوف سنائی رنگ دینی دارد. قرآن را می جوید و می کوشد گرمی نور حقیقت را از آن درک کند (اما نه به آن اندازه که یک کور بینوا از شعاع خورشید درک می کند) و برای آن که نور خیره کننده ی قرآن را بتوان دریافت، دلی پذیرا و خالی از غوغای شک و تردید لازم است چنین دلی است که قرآن و دین را، مثل یک سرود دلاویز عشق، آرام بخش و دلنواز می یابد. حتی دین و واقعی را، عشقی بی پایان می شمارد. این عشق به حق، که غایت عمده ی تعالیم سنایی است، در سخن بعضی عارفان

دیگر نیز هست، مانند رابعه عدویه آن را مثل یک درد مقدس دردل خویش پرورده است، یادر سخنان خواجه عبدالله انصاری این عشق هم، با درد و شوری کم نظیر، بیان شده است و از جهت التزام دین و شریعت نیز این عشق سنایی خود با آن چه در کلام خواجه انصاری هست شباهت تمام دارد. نزد صوفیه، عشق چنان پرده دری می کند که هیچ آدابی و ترتیبی نمی جوید و همه چیز سالک را حتی دین او را هم تحت شعاع قرار می دهد و می سوزاند. اما نزد سنائی این عشق از نور دین و قرآن سوزوروشنی می گیرد. به اعتقاد وی عارف اگر از شاهراه شریعت و روشنایی قرآن دور افتد در بیغوله حیرت گمراه می شود و راه به جایی نمی برد و می گوید:

طلب ای عاشقان خوش رفتار	طرب ای نیکوان شیرین کار
تا کی از خانه هین ره صحرا	تا کی از کعبه هین در خمار
پس به جاروب لا فرو رویم	کوکب از صحن گنبد دوآر
قفس تنگ چرخ و طبع و حواس	پرو بالت، گسست از بن و بار
خویشتن را به زیر پی بسپر	چون سپردی به دست حق سپار
بود بگذار زانکه در ره فقر	دین حصار است و بود قفل این حصار
بود تو شرع بر تواند داشت	زانکه آن روشنست و بود تو تار
زانکه در قعر بحر «الا الله»	«لا» نهنگی است کفر و دین او بار
در طریق رسول، دست آویز	بر بساط خدای پای افشار
راه توحید را به عقل مجوی	دیده‌ی روح را به خار مخار
به خدای ار کسی تواند بود	بی خدا از خدای برخوردار
تا زبانت، خمش نشد از قول	ندهد بار نطق ایزد بار
قاید و سابق «صراط الله»	به زقرآن مدان و به ز اخبار
هرچه نزاره دین خوری و بری	در شمارت کنند روز شمار
روی بنمود صبح صادق شرع	خاک زن بر جمال شعر و شعار
در طریقت همین دو باید ورد	اول «الحمد» و آخر استغفار

(سنایی، دیوان ۱۹۶-۲۰۴)

وی از نژاد بزرگان و آزادگان بود و لی از مکتب بهره یی نداشت. خاندان او مثل بیشتر خراسانیان آن روزگار، مذهب بوحنیفه را پذیرفته بودند و مثل بیشتر سنیان پاک اعتقاد،

علاقه به خاندان پیغمبر در آن‌ها راسخ بود و همین نکته است، که سخن سنایی را گاه رنگ تشیع می‌دهد. طبع ناخرسند او از فقر و تنگدستی او را به بد زبانی و هجو و هزل برمی‌انگیخت و مسخرگی و مطایبه نقابی بود که نا رضایتی و بینوایی خویش را در پس آن می‌نهفت. گاه به کمک این شیوه فقر، ستم، تعدی و بی عدالتی‌ها را بیان می‌کند زیرا ایام جوانی او در فقر و بدبختی گذشت که شکایت از فقر در اشعار این دوره از عمرش انعکاس فراوان دارد و ناله‌ی یک فقیر بینوا را می‌توان بخوبی ادراک کرد. بدسگالان را هجو می‌کرد و دشنام تلخ می‌داد و با دشمنی هزل و طعن پوستشان را می‌گند و این بدسگالان دوران پیری و عزلت را پیش چشمش تیره و تار کردند و باعث شدند که شاعر با فریاد و فغان عصیان خویش را این گونه ابراز کند:

ای مسلمانان خلاق حال دیگر کرده‌اند	از سربسی حرمتی معروف منکر کرده‌اند
در سماع و پند اندر دیدن آیات حق	چشم عبرت کورو گوش زیرکی کر کرده‌اند
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف	مرکز درگاه را سد سکندر کرده‌اند
عالمان بی عمل از غایت حرص و اصل	خویشان را سخره‌ی اصحاب لشکر کرده‌اند
خون چشم بیوگانست آن‌که در وقت صبح	مهران دولت اندر جام ساغر کرده‌اند
غازیان نابوده در غزو غزای روم و هند	لاف خود افزون ز پور زال و نوذر کرده‌اند
مصحف یزدان درین ایام کس می‌ننگرد	چنگ و بربط را بها اکنون فزونتر کرده‌اند
ای سنائی پند کم ده کاندترین آخر زمان	در زمین مشتی خر و گاو سر و بر کرده‌اند

(سنایی، دیوان: ۱۴۸-۱۵۰)

شناخت خداوند

ای در دل مشتاقان از عشق تو بستان‌ها	وز حجت بی چونی در صنع تو برهانی
ای ذات تو ——— ناشده مصور	اثبات تو ——— کرده عقل باور
اسم تو از حدّ و رسم بیزار	ذات تو ——— از جنس و نوع برتر
محمول نه ای چنان که اعراض	موضوع نه ای چنان که جوهر
ذات نه مکان گیر ولیکن ز تصرف	خالی نه ز آیات تو یک لحظه مکانی
جان‌ها همه خون‌گشته ز شوق تو که از تو	جز صنع حکیمانه ندیدند نشانی

(صص: ۱۶، ۲۷۱، ۶۸۷، ۶۸۸)

«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (انبیاء/۱۹)

(و هر کس که در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست...)

«أَنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.» (بقره/۱۶۴)

(آری در آفرینش آسمان ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و در کشتی ای که برای بهره‌وری مردم در دریا روان است و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده است و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده داشته و جانورانی که در آن پراکنده است و در گرداندن بادها و در ابری که بین آسمان و زمین آرمیده است مایه های عبرتی برای خردمندان است.)
«... فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ.» (الانبیاء/۲۲) و (رک: المرمون ۹۱/، النمل ۸/، القصص ۶۸/، البقره ۳۲/، آل عمران ۱۹۱/، الاسراء ۴۳/)

(... خداوند صاحب عرش از توصیف آنان منزّه است.)

«... صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ...» (نمل/۸۸)

(... آفرینش خداوند است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است ...)

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.» (الانبیاء/۳۳)

(و اوست کسی که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده، که هر یک در سپهری

شناورند.)

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ...» (النور/۴۵)

(و خداوند هر جانوری را را از آب آفریده است ...)

هر روز بر افشانی از لطف تو احسان ها	بی‌رشوت و بی‌بیمی بر کافر و بر مؤمن
تو طعمه‌ی من کرده‌ای آن مار دمان را	آن لک‌لک گوید که لک الحمد لک الشکر
روزی ده جان بخش تویی انسی و جان را	موسیجه همی گوید با <u>رازق رزاق</u>

(ص: ۱۷، ۳۰)

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.» (ذاریات ۵۸)

(بی‌گمان خداوند است که روزی بخش نیرومند استوار است.)

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا...» (هود/۶)
 (و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آن که روزی او بر خداوند است و او آرامشگاه
 و بازگشتگاهشان را می‌داند...)

ای کرده دوا بخشی لطف تو به هر دردی
 لطف تو همی باید چه فایده از گریه
 ما غرقه‌ی عصیانیم، بخشنده تویی یارب
 ما طاقت عدل تو نداریم
 اسب قناعت بتاز پیش سپاه قدر
 ذره حسنات از تو زلطفم بپذیرم
 کفر صدساله ببخشم به یک اقرارزبانی
 من درد تو می‌خواهم دور از همه درمان‌ها
 فضل تو همی باید چه سود ز افغان‌ها
 از عفو نهی تاجی، بر تارک عصیان‌ها
 کز فضل کسی زیان ندارد
 عدل خداوند را ساز ز فضلش سپر
 کوه کوه از تو معاصی به کرم در گذرانم
 جرم صد ساله به یک عذر گنه در گذرانم
 (صص: ۱۸، ۱۱۸، ۳۸۷، ۷۸۶)

جان ما را عقل بخش و عقل ما را رهنمای
 اگر طاعت کند بنده خدایا بی‌نیازی تو
 نیست نقصانی ز ناآورده طاعت‌های خلق
 همی ترسم از عدلت امیدماست بر فضیلت
 کز برون تن غفوری وز درون جان خبیر
 و گسر عصیان‌کننده به عذری بازبخشایی
 هست مستغنی ز آب و گل کمال لایزال
 از آن شادیم ما جمله که تو آخر مکافایی
 (صص: ۲۸۹، ۳۴۵، ۵۹۹، ۶۰۰)

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...» (الانعام/۱۱۵)

(و سخن [وعده‌ی] پروردگارت به درستی و داد سرانجام پذیرفته است ...)

«... إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ...» (البقره/۲۴۳)

(...خداوند بر مردم بخشش و بخشایش دارد ...)

«يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (آل عمران/۱۲۹)

(... هر که را که خواهد می‌آمرزد و هر کس را که خواهد عذاب می‌کند و خداوند

«وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا...» (نوح/۱۹)

«... وَ تَرَى الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اُنْزِلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.»

(حج/۵)

(... و زمین را پژمرده بینی، آن گاه چون بر آن آب فروفرستیم، جنبش یابد و رشد کند و چه بسیار از گونه های خرم برویاند.)

شهادت گفتن آن باشد که هم از اوّل در آشامی همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا

رو به زیر سایه ی «لا» خانه ی «الا» بگیر تا که از آلات بنماید همه راه مجال

زخمه ی اخلاص اندر صدر جان بر توای لا الا خواهی زدن

(صص: ۵۲، ۳۵۳، ۴۸۰)

«لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ.» (آل عمران / ۱) «شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ...» (آل عمران/۱۸)

«لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ.» (البقره / ۱۶۳)، «اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ.» (البقره / ۲۵) «رک :

آل عمران / ۶، القصص / ۷۰، الزمر / ۶، التغابن / ۱۳، الحشر / ۲۳-۲۲، طه / ۸ و ۴»

«اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ...» (البقره / ۲۵۵)

(خداوند است که جز او خدایی نیست، زنده ی پاینده است.)

آن کرکی گوید که تویی قادر قهار از مرگ همی قهر کنی حیوان را

درخوید چنین گوید کرک که خدا یا تو خالق خلقانی صد قرن قران را

(ص: ۳۱)

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...» (انعام / ۶۱)

(و او بر بندگان خود چیره است و بر شما نگهبانانی می فرستد)

«ذَالِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوْهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ وَكِیْلٌ.»

(انعام / ۱۰۲)

(این است خداوند که پروردگار شماست، خدایی جز او نیست آفریدگار همه چیز است،

پس او را پرستید، و او بر همه چیز نگهبان است.)

«أَنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.»
(بقره / ۱۶۴)

(آری در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و در کشتی‌ای که برای بهره‌وری مردم در دریا روان است و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده است و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده داشته و جانورانی که در آن پراکنده است و در گرداندن باده‌ها و در ابری که بین آسمان و زمین آرمیده است مایه‌های عبرتی برای خردمندان است.) و (رک: طلاق / ۱۲)

گویند تذروان که تو آنی که بدانی	راز تن بی قوت و بی روح و روان را
سرانجام من و تو روز محشر	ندانم چون بود، و الله اعلم
	(صص: ۳۱، ۹۳۴)

«... اللَّهُ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (یوسف / ۸۶)

(... خداوند چیزی می‌داند که شما نمی‌دانید.) (رک: بقره / ۳۰)

«إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (آل عمران / ۲۶)

«أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً.» (مریم / ۶۷)

(آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلاً آفریده ایم و حال آن که چیزی نبوده است؟)

بنگر که عقاب از پی تسبیح چه گوید	آراسته دارید مـر این سیرت و سان را
چون منزّه باشد از هر عیب ذات پاک تو	جای استغفار شان باشدو هم یستغفرون
طرفه غـزالی و سنائی به دام	گرچه جهان است غزلخوان تست
جهان پـر حدیث وصال تو بینم	زهی نارسیده به زلف تو چنگی

(صص: ۳۱، ۵۳۳، ۱۰۹، ۱۰۳۳)

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ لَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

(تغابن / ۱) (رک : الجمعه والصف / ۱)

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ . هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر/ ۲۴-۲۳)

(اوست خداوند که خدایی جز او نیست فرمانروای قدوس سلام مؤمن مهیمن پیروزمند جبار صاحب کبریا ست، پاک و برتر است خداوند از آن چه برای او شریک می انگارند. اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورتگر، اوراست نام های نیک، آن چه در آسمانها و زمین است اورا تسبیح می گوید، اوراست پیروزمند فرزانه.)

«قل سبحان ربی ...» (الاسراء / ۹۳)

«... فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الانبیاء / ۲۲)

(خداوند صاحب عرش از توصیف آنان منزّه است.)

کعبه و سدره مبادت مقصد همت که نیست	جز «و یبقی وجه ربّک» مر ترا کام و هوا
کی توان مر ذوالجلال و ذوالبقا را یافتن	در خط خوب تکین و در خم زلف ینال
نبداین خلق و تو بودی، نبود خلق و تو باشی	نه بجنبی نه بگردی نه بکاهی نه فزایی
هر چه از پیشی و بیشی هست در اطراف ما	ما بر آن از دل صلاى <u>مَنْ عَلَيْهَا</u> فان کنیم

(صص : ۴۰، ۶۰، ۴۱، ۴۵، ۳۴۵)

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ . وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن ۲۶-۲۷)

(هر کس که بر روی آن [زمین] است فناپذیر است. و [سرانجام] ذات پروردگارت که شکوهمند و گرامی است، باقی می ماند.)

«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (الحديد / ۵)

(فرمانروایی آسمان ها و زمین اوراست، و کارها به خداوند باز گردانده شود.)

از کــــن اول بر آرد شعبده استاد فکر وز پی آخــــر در آرد تیر مه باد صبا

مگر بیچون خداوندی که اهل هر دو عالم را به قوت در وجود آورد بی آلت به کاف و نون
(ص: ۵۳۹ و ۴۱)

« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (یس/ ۸۲)

(امر او چون چیزی را اراده کند، تنها همین است که به آن می گوید موجود شو، و بی درنگ موجود می شود.)

« ... كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لِلَّهِ كُنْ فَيَكُونُ » (آل عمران/ ۵۹)

(... همچون شأن [آفرینش] آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت موجود شو و بی درنگ موجود شد.) (رک: یس/ ۸۲، مریم/ ۳۵، النحل/ ۴۰)

جوهرش چون ز اضطرار عقل و نفس اندر گذشت

گفت در گوشش که الرحمن علی العرش استوا

(ص: ۴۵)

«الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه/ ۵)

(خداوند رحمان بر عرش استیلا یافت.)

گرت نزهت همی باید به صحرای قناعت شو

که آن جا باغ در باغ است و خوان در خوان وا در وا

با قناعت صلح جوید محرم حرمت شود

برگ بی برگ به فرق زهره و پروین کشد

(صص: ۵۶، ۱۳۸)

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (اسراء/ ۲۹)

(و دستت را بر گردنت میند و نیز بسیار گشاده اش مدار که ملامت زده و درمانده

می نشینی.)

او را ز خرابات و علی الله خرابات

آن کو «لن الملک» زندهم حسد آید

لن الملک واحد القهار

تا ز خود بشنود نه از من و تو

احدُ لیس کمثلہ، صمدُ لیس له ضدَّ
لمن الملک تو گویی که مرآن را توسزایی
(صص: ۷۴، ۱۹۷، ۶۰۳)

«یومَ هُم بَارِزُونَ لَا یَخْفَى عَلَی اللَّهِ مِنْهُم شَیْءٌ لِّمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.» (غافر/۱۶)
(روزی که ایشان آشکارا باشند از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد، امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یگانه ی قهار است.)
«... لیسَ کمثلہ. شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ.» (شوری/۱۱) (همانند او چیزی نیست و اوست شنوای بیناست.)

«اللَّهُ الصَّمَدُ.» (اخلاص/۲)

او را ز پس پرده ی اغیار دوم نیست زان مثل ندارد که شهنشاه جهانست
ای خداوند قـایم قـدّوس ملک تو ناقیاس و نامحسوس
صفت خویش بگفتم که منم خالق بیچون نه کس از من نه من از کس نه ازینم نه از آنم
(صص: ۳۰۹، ۳۱۷ و ۳۱۴)

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» (الحشر/۲۳)

(اوست خداوند که خدایی جز او نیست، فرمانروایی قدّوسِ سلامِ مؤمنِ مهیمینِ پیروزمند جبار صاحب کبریا ست؛ پاک و برتر است خداوند از آن چه برای او شریک می‌انگارند.)
عشق بر تدبیر خندد زان که در صحرای عقل هرچه تدبیر است جز بازیچه ی تقدیر نیست
(ص: ۹۳)

«وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.» (آل عمران/۵۴)

(و مکر و ورزیدند و خداوند هم مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکر انگیزان است.)
ای همه جان ها ز تو پاینده جان چون خوانمت

چون جهان ناپایدار آمد جهان چون خوانمت
(ص: ۱۰۳)

«ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...» (نحل / ۹۶)

(آن چه نزد شماست به پایان می رسد و آن چه نزد خداست، پاینده است...)

هر که صاحب صدر بود از نور اوروزی ببرد صورت دیگر نمود و سیرت دیگر گرفت

نه نیازت به ولادت نه به فرزندات حاجت تو جلیل الجبروتی تو نصیر الامرای

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نمایندهی فضلی تو سزاوار ثنایی

همه عزّی و جلّالی همه علمی و یقینی همه نوری و سروری همه جودی و جزائی

(صص: ۱۰۳، ۶۰۳)

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ ... نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ...»
(النور/۳۵)

(خداوند نور آسمان ها و زمین است. داستان نورش چراغدانی است... نور در نور است، خداوند به نور خویش هر کس را که خواهد هدایت کند ...)

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...» (حشر/۲۴)

(اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورتگر، اوراست نام های نیک ...)

«... بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (سبأ / ۲۷)

(... بلکه او پیروزمند و فرزانه است.)

«وَلَهُ الْكِبْرِيَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (جاثیه / ۲۷)

(و تنها او را در آسمان و زمین بزرگی سزد، و او پیروزمند و فرزانه است.)

هر چه در زیر زمان آید همه اسم است و جسم

من زمن بی هیچ عذری در زمان چون خوانمت (ص: ۱۰۴)

«إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيءُ وَيُعِيدُ.» (بروج / ۱۳)

(اوست که [آفرینش را] آغاز کرده است و باز می گرداند.)

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید/۳)

(اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.)

آسمان ها چون زمین مرکب دربان تست باچنین اجلال و رتبت آسمان چون خوانمت
(ص: ۱۰۴)

«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (الحدید/۵)

(فرمانروایی آسمان ها و زمین اوراست، و کارها به خداوند باز گردانده شود.)

متردد میان جبر و قدر غافل از عین عزت جبروت
مرقد توفیق تو، جان را رساند بر علو موقف خذلان تو تن را گدازد در سعمیر
مصلحت آن بود کایزد کرد، خرم باش از آن آن نداند رهرو از حکمت که داند رهنمای
تقدیر به یک ساعت بر داد بباد رنجی که به روزگار بردیم بهم
(صص: ۱۰۵، ۲۹۰، ۶۱۰، ۱۱۵۶)

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...» (رعد/۳۹)

(خداوند آن چه را بخواهد می زداید یا می نگارد...)

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر/۲۹)

(و نخواهند مگر آن که خداوند، که پرودگار جهانیان است، بخواهد.)

«... وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۳۲)

(خداوند می داند و شما نمی دانید.)

«... وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (آل عمران/۱۲۶)

(... و پیروزی جز سوی خدا وند پیروزمند فرزانه نیست.)

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ

وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران/۲۶)

(بگو خداوند! ای فرمانفرمای هستی! به هرکس که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر
کس که خواهی فرمانروایی باز ستانی و هرکس را که خواهی گرامی داری و هرکس را که